

درس سیزدهم: خوان هشتم

نوع ادبی: حماسی / قالب: شعر نیمایی / محتوا: کشته شدن رستم و رخس با حیلۀ شغاد، برادر رستم؛ نمایش زشتی ناجوانمردی و تزویر؛ قربانی شدن پهلوانان و قهرمانان در طول تاریخ در راه آزادی(مرگ مظلومان) / در حیاط کوچک پاییز در زندان: اخوان ثالث

۱. خوان: مرحله، سفره(این کلمه در معنی «مرحله» با املای «خان» نیز رایج است.) (خوان هشتم منظور مرگ یا چاهی است که رستم با حیلۀ و خیانت برادرش شغاد در آن گرفتار و کشته شد) / ۲. هان: شبه جمله در معنی هشدار و آگاه کردن(معادل «آهان») / ۳. سورت: تندی و تیزی، حدت و شدت / ۴. دی: ماه دهم سال؛ مجاز از زمستان (شب، سرما و دی: نماد ظلم و ستم و خفقان) / ۵. بیداد: ظلم و ستم (بیدادها می کرد: بسیار شدید بود؛ کنایه «ها» در بیدادها نشانه کثرت است) / ۶. بادبرف: بارش برف همراه با وزش شدید باد، کولاک، بوران / ۷. سوز: سرمای شدید

... یادم آمد، هان، / داشتم می گفتم، آن شب نیز / سورت سرما دی بیدادها می کرد. / و چه سرمای، چه سرمای! / بادبرف و سوز و وحشتناک / لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی.

معنی: آهان، یادم آمد، داشتم تعریف می کردم، آن شب هم، سرمای زمستان(ظلم و خفقان) بسیار شدید بود. عجب سرمای شدیدی بود! کولاک و سرمای بسیار شدیدی بود / اما، خوشبختانه سرانجام، پناهگاهی پیدا کردم.

مفهوم: توصیف شدت سرمای زمستان / اشاره به استبداد و خفقان شدید حاکم بر جامعه

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: بیدادگری کردن سرما / جناس: هان و آن / تکرار: چه سرمای / مراعات نظیر: سرما، دی، بادبرف و سوز / دستور: زمان و نوع فعل «داشتم می گفتم»: ماضی مستمر / نقش دستوری «بیدادها»: مفعول / نقش دستوری «خوشبختانه» و «آخر»: قید / نوع «و» (اولی): ربط / حذف ارکان جمله: فعل «بود» (وجود داشت)، بعد از سرمای دو بار به قرینه معنایی حذف شده است. / هسته و وابسته های «سورت سرمای دی»: هسته + وابسته پسین، مضاف الیه + وابسته وابسته، مضاف الیه مضاف الیه

۱. بیرون: نمادی از جامعه روزگار شاعر / ۲. سرد: متضاد گرم، غیر صمیمی(ایهام دارد) / ۳. قهوه خانه: نماد سنت و اصالت ایرانی / ۴. گرم: متضاد سرد، صمیمی(ایهام) / ۵. همگنان: همه، همگی / ۶. خون گرم داشتن: کنایه از مهربانی و صمیمیت(همگنان را خون گرمی بود: برای همگنان خون گرمی وجود داشت: «بود»: فعل غیراسنادی) / ۷. نقال: نقل کننده، قصه گو؛ کسی که در قهوه خانه ها و اماکن عمومی با آداب و رسوم خاص داستان های حماسی و پهلوانی را نقل می کرد. / ۸. آتشین پیغام: دارای کلامی جذاب و اثرگذار(کنایه) / ۹. کانون: جمع، محفل، مجلس / ۱۰. گرم: صمیمی و دوستانه، متضاد سرد(ایهام) گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس، قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم.... / همگنان را خون گرمی بود. / قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام، راستی کانون گرمی بود.

معنی: اگرچه هوای بیرون(فضای حاکم بر جامعه) مثل ترس، تاریک و سرد و وحشتناک بود؛(در بیرون سکوت و یأس و سرما حاکم بود). اما، داخل قهوه خانه مثل شرم(حیا)، گرم و روشن(صمیمی و امیدوارکننده) بود. جماعت، صمیمی و مهربان بودند / فضای قهوه خانه گرم و روشن و سخنان مرد نقال مؤثر و جذاب بود، به راستی که جمع صمیمی و باصافی بود.

مفهوم: فضای یأس آلود و پر از خفقان جامعه / دوستی و صمیمیت افراد داخل قهوه خانه / جذاب بودن کلام نقال

آرایه: تشبیه: «بیرون» به «ترس» و قهوه خانه به شرم / تضاد: سرد و گرم – تیره و روشن – بیرون و داخل قهوه خانه / حس آمیزی: تیره و سرد بودن ترس – گرم و روشن بودن شرم – آتشین پیغام / جناس: گرم و شرم / مراعات نظیر: گرم، روشن و آتشین دستور: نقش دستوری «همگنان را خون گرمی بود»: متمم(در همگنان خون گرمی بود) / نقش دستوری «راستی»: قید / حذف فعل: فعل «بود»(در خط دوم) بعد از «روشن» و «آتشین پیغام» دو بار به قرینه لفظی حذف شده است.

۱. نای: گلو، حنجره(مجاز از سخن یا آواز) گرم بود: کنایه از «جذاب و دلنشین بود» / ۲. گیرا: اثرگذار، جذاب / ۳. دم: نفس؛ مجازاً سخن(دمش گرم: کنایه از: سخنان جذاب و گیرا بود) / ۴. حدیث آشنا: داستانهای شاهنامه(حماسه ملی ایران / داستان مرگ رستم) مرد نقال – آن صدایش گرم بود، نایش گرم بود / آن سکوتش ساکت و گیرا بود / و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم بود – / راه می رفت و سخن می گفت.

معنی: مرد قصه گو آن کسی که صدا و سخنش جذاب و دل نشین بود؛ / آن کسی که، سکوتش نیز آرام کننده و مؤثر بود و سخنش، مثل داستان و روایت آشنای او (داستانهای شاهنامه) شورانگیز و تأثیرگذار بود / راه می رفت و سخن می گفت. /

مفهوم: وصف صدا، سخنان و دیگر تواناییهای نقال

آرایه: حس آمیزی: صدای گرم - نای (آواز) گرم - دم (سخن) گرم - حدیث گرم / تشبیه: دم به حدیث آشنا / تکرار: گرم /

دستور: حذف فعل: داخل متن مشخص شده است؛ به قرینه معنایی (البته اگر بند قبلی را هم حساب کنیم حذف به قرینه لفظی است!) / بدل ها: آن صدایش گرم، نایش گرم، آن سکوتش ساکت و گیرا، و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم / نوع ترکیب «نایش»: اضافی / هسته و وابسته های «حدیث آشنایش»: هسته (حدیث) + صفت بیانی (آشنا) + مضاف الیه («ش») (وابسته وابسته ندارد)

۱. منتشا*: نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر) /
۲. مست شور بودن: کنایه از هیجان زیاد داشتن / ۳. گرم کاری بودن: بسیار مشغول بودن / ۴. میدانک: میدان کوچک («صحنه میدانک»، منظور فضای داخل قهوه خانه است - «ک» در «میدانک» بیانگر تصغیر و کوچکی است.) / ۵. خاموش: ساکت / ۶. به کردار: مانند، مثل، به سان (در دستور حرف اضافه و در آرایه ادات تشبیه است - کاربرد زبان و واژگان کهن به وسیله اخوان ثالث) / ۷. پای تا سر: مجاز از همه وجود (پای تا سر گوش بودن: با دقت و توجه کامل گوش دادن، کنایه)

چوب دستی منتشا مانند در دستش، / مست شور و گرم گفتن بود. / صحنه میدانک خود را / تند و گاه آرام می پیمود. / همگان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، / پای تا سر گوش.

معنی: یک چوب دستی مثل عصای منتشا (عصای درویشان و قلندران) در دستش گرفته بود / و با شور و هیجان بسیار داستان را تعریف می کرد. / فضای میدان کوچک قهوه خانه را گاهی تند و گاهی آرام طی می کرد. همگی ساکت بودند و مثل صدفی که مروارید را در میان گرفته باشد دور تا دور قصه گو نشسته بودند و با دقت به سخنانش گوش می کردند.

مفهوم: شور و هیجان زیاد نقال / سکوت و تمرکز کامل جماعت

آرایه: استعاره مکنیه: مست شور (شور به شرابی تشبیه شده که باعث مستی می شود) / تضاد: تند و آرام / تشبیه: چوب دستی به منتشا («مانند» ادات تشبیه است) - نشستن مردم در اطراف نقال به قرار گرفتن صدف دور مروارید (تشبیه مرکب) / مراعات نظیر: مست و گرم - صدف و مروارید - پا، سر و گوش / واج آرای: صامت «گ»، «د» و «ر» /

دستور: نقش دستوری «گرم»: مسند (معطوف به مسند) / نقش دستوری «تند و گاه آرام»: قید / نقش دستوری «ش» در «گرد بر گردش»: مضاف الیه / حذف فعل: فعل «بود» در جمله اول به قرینه لفظی و فعل «بودند» بعد از خاموش و گوش به قرینه معنایی /

۱. هفت خوان: مقصود هفت مرحله ای است که رستم برای رهایی کی کاووس از بند دیوان مازندران پیمود. [در خوان اول رخس، شیری را کشت، در خوان دوم تشنگی بسیار بر رستم غالب گشت و وی به راهنمایی میشی به چشمه آب دست یافت، در خوان سوم رستم ازدها را کشت، در خوان چهارم زن جادوگر را هلاک کرد، در خوان پنجم دیوی به نام «ولاد» را اسیر و گرفتار ساخت، در خوان ششم «ارژنگ دیو» را کشت و در خوان هفتم دیو سپید را به قتل رسانید.] /
۲. زادسرو مرو: «زادسرو سیستانی» مؤلف کتاب «اخبار رستم» است. وی از روایان شاهنامه و هفت خوان رستم بوده است. / ۳. ماخ سالار: نام مرزبانی در شهر هرات، وی نیز از روایان شاهنامه و هفت خوان رستم بوده است. / ۴. هریوه*: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان امروزی) / ۵. پاک آیین: کسی که طریقه و سیرت پاکی دارد، پاک دین (منظور زرتشتی) / ۶. خوان هشتم: مقصود مرحله ای است که در آن رستم و رخس به دست شغاد، برادر ناتنی رستم، داخل چاه می افتند و کشته می شوند. / ۷. ماث: سرواژه نام «مهدی اخوان ثالث»، شاعر معاصر و سراینده شعر «خوان هشتم» (واژه سازی شاعر)

«هفت خوان را زاد سرو مرو، / یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد، / آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛ / خوان هشتم را / من روایت می کنم اکنون، ... / من که نامم ماث»...

معنی: داستان هفت خوان را آزاد سرو سیستانی، یا به قولی دیگر «ماخ سالار» آن مرد گرامی، آن هراتی خوب پاک دین (زرتشتی) روایت کرد؛ اما، خوان هشتم را حالا من روایت می کنم، ... من که اسمم ماث (مهدی اخوان ثالث) است...

آرایه: جناس: سرو و مرو - مرد و مرو - مرد و کرد - ماث و ماخ / واج آرای: «م» در «من که نامم ماث»

دستور: نقش دستوری «آن گرامی مرد»: بدل - «آن هریوه خوب و پاک آیین»: بدل - اکنون: قید / نوع ترکیب «خوان هشتم»: وصفی («هشتم» وابسته پسین از نوع صفت شمارشی) / نوع ترکیب «گرامی مرد»: ترکیب وصفی مقلوب (آن مرد گرامی) / هسته گروه اسمی «زاد سرو مرو»: زاد سرو

۱. این: این سروده؛ شعر خوان هشتم / ۲. قصه درد: روایت کشته شدن رستم به دست برادر ناجوانمردش، شغاد / ۳. عیار*: ابزار و مبنای سنجش، معیار / ۴. مهر: عشق، محبت، دوستی / ۵. کین: کینه، دشمنی، مقابل مهر / ۶. محض: صرف، خالص (شعر محض: شعر خالص، شعری که فقط ظاهری زیبا داشته باشد؛ اما اندیشه عمیقی نداشته باشد) / ۷. هیچ: اصلاً / ۸. گلیم: نوعی فرش که با نخ پنبه‌ای یا پشمی بافته می‌شود، نماد فقر و بدبختی / ۹. تیره‌بختی: کنایه از رنج و بدبختی (گلیم بدبختی بودن: بیانگر فقر و رنج مردم بودن، کنایه) / ۱۰. «داغ» ایهام تناسب دارد: ۱. گرم و تازه (قابل قبول) / ۲. مصیبت، سوک، غم و غصه (غیرقابل قبول و تناسب با خون و تابوت - البته عمده همکاران «داغ» را «ایهام» گرفته‌اند) / ۱۱. سهراب، سیاوش و تختی: سه پهلوان بزرگ ایرانی؛ نماد پهلوانانی که مظلومانه و به ناحق کشته شدند (خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها است: بیانگر مرگ مظلومانه و فراموش نشدنی پهلوانانی مثل سهراب و سیاوش است، کنایه) / ۱۲. روکش: پارچه یا کاغذی که با آن چیزی را بپوشانند. روکش تابوت، نمایانگر «ملیت» است. (روکش تابوت تختی‌ها است: مثل پرچم روی تابوت، نشان‌دهنده هویت ملی پهلوانان است، کنایه) / ۱۳. تختی: غلامرضا تختی، کشتی‌گیر معاصر ایرانی («ها» در سیاوش‌ها و تختی‌ها، نشانه نظیر و مانند است؛ نه نشانه جمع)

همچنان می‌رفت و می‌آمد. / همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد / «قصه است این، قصه؛ آری قصه درد است / شعر نیست؛ / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی‌عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ - هم چون پوچ - عالی نیست / این گلیم تیره‌بختی هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها، / روکش تابوت تختی‌ها است...»

معنی: نقال پیوسته می‌رفت و می‌آمد و قدم می‌زد و سخن می‌گفت: «این سروده (شعرخوان هشتم) قصه است، قصه، بلکه قصه درد و رنج (مرگ ناجوانمردانه رستم) است. فقط شعر نیست (که خیالی باشد؛ بلکه مبتنی بر واقعیت است). این شعر من، معیار سنجش دوستی مردان و دشمنی ناجوانمردان است! (مقیاسی برای تشخیص دوستی و دشمنی جوان مردان از ناجوان مردان است). سروده من، بی‌ارزش و صرفاً شعر نیست که ظاهرش زیبا اما بدون محتوا باشد (شعر من پرمحتوا است). و اصلاً مثل شعرهای بی‌محتوایی که ظاهری عالی دارند، عالی نیست! شعر من همچون گلیمی است که بدبختی‌های جامعه در آن نقش بسته (شعر من نشان‌دهنده فقر و بدبختی مردم است) شعر من بازگوکننده مرگ فراموش نشدنی پهلوانان مظلومی مثل سهراب و سیاوش است. سروده من مثل پرچمی که بر تابوت پهلوانان بزرگی مثل تختی کشیده می‌شود، نشان‌دهنده هویت ملی آنان است!

مفهوم: شعر من بیانگر مرگ مظلومانه پهلوانانی مثل رستم، سهراب، سیاوش و تختی است / شعر من معیار سنجش دوستی و دشمنی مردان از ناجوان مردان است / شعر من پرمحتوا و آگاهی‌بخش است / شعر من بیانگر درد و رنج مردم ایران در طول تاریخ است / شعر من نشان‌دهنده هویت ملی پهلوانان است.

آرایه: تضاد: می‌رفت و می‌آمد - مهر و کین - مرد و نامرد - است و نیست / تکرار: قصه، می‌گفت، است، نیست / جناس: درد و مرد - خالی و عالی / تشبیه: شعر به عیار - شعر به گلیم و روکش تابوت - تیره‌بختی به گلیم / تلمیح: اشاره به مرگ مظلومانه سهراب و سیاوش در شاهنامه و مرگ جهان‌پهلوان تختی / متناقض‌نما: عالی بودن پوچ / مراعات نظیر: داغ و تیره‌بختی و تابوت / ایهام تناسب: هیچ: اصلاً (ق.ق)، پوچ (غ ق ق و متناسب با پوچ) / لف و نشر (رشته انسانی): مهر و کین مرد و نامرد (مهر مرد - کین نامرد) /

دستور: نقش دستوری «قصه» دوم: تکرار / نقش «آری»: قید / نقش «کین»: مضاف‌الیه / نقش «هیچ»: قید / نقش «عالی»: مسند / ترکیب‌های وصفی: شعر محض، شعر خوب و شعر عالی / ترکیب‌های اضافی: عیار مهر، عیار کین، مهر مرد و کین نامرد / هسته و وابسته‌های «روکش تابوت تختی‌ها»: هسته + مضاف‌الیه (وابسته پسین) + مضاف‌الیه (وابسته وابسته)

۱. خاموش ماند: ساکت شد (کنایه) / ۲. هماوا: همراه، هم‌صدا، هم‌آواز / ۳. مرتعش*: دارای ارتعاش، لرزنده [صدای مرتعش کنایه از غم و درد] / ۴. رجز*: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند. [رجز مانند: رجز گونه، حماسی] /

اندکی استاد و خامش ماند / پس هماوای خروش خشم، / با صدایی مرتعش، / لحنی رجز ماند و درد آلود، / خواند:

معنی: کمی ایستاد و ساکت شد، سپس با حالتی پر از خشم و صدایی لرزان و لحنی حماسی و دردناک، این گونه خواند:

مفهوم: درد و رنج نقال و عصبانیت او از مرگ ناجوانمردانه پهلوانانی مثل رستم

آرایه: تشبیه: لحن نقال به رجز / مراعات نظیر: صدا، ارتعاش و لحن / استعاره: خروش خشم (خشم مثل [انسان] خروش دارد.) /

۱. **عماد***: تکیه گاه، نگاه دارنده، آن چه بتوان بر آن (او) تکیه کرد. / ۲. **ایران شهر**: کشور ایران، در این جا مجازاً مردم ایران / ۳. **شیر مرد**: کنایه از شجاع و دلاور، منظور رستم (تشبیه درون واژه ای دارد) / ۴. **عرصه**: میدان / ۵. **ناورد***: نبرد / ۶. **هول***: وحشت انگیز، ترسناک (هم آوا: حول) / ۷. **پور**: پسر / ۸. **زال**: دستان، پدر رستم (زر: پیر، لقب زال) / ۹. **جهان پهلوی**: پهلوان جهان / ۱۰. **خداوند**: صاحب، دارنده. / ۱۱. **رخش**: نام اسب رستم / ۱۲. **«گنج»**: استعاره از دهان و «مروارید» استعاره از دندان / ۱۳. **گم نمی شد از لبش لبخند**: همیشه خندان بود (کنایه) (لبخند به کلید تشبیه شده است) / ۱۴. **بسته مهر را پیمان**: پیمان مهر بسته، کنایه از پایبند بودن در دوستی («را»ی فک اضافه یا «را»ی متممی: برای مهر پیمان بسته) / ۱۵. **کین**: کینه، دشمنی (سوگند خوردن: کنایه از مصمم شدن) / ۱۶. **شیر**: نماد شجاعت / ۱۷. **تهمتن**: قوی هیکل، قوی تن، تنومند، لقب رستم / ۱۸. **گرد**: پهلوان، یل، دلاور / ۱۹. **سجستانی**: سیستانی، اهل سیستان / ۲۰. **کوه**: نماد استواری (کوهان: کوه ها، استعاره از پهلوانان - کوه کوهان: پهلوان پهلوانان) / ۲۱. **مرد**: نماد نیرومندی و جوانمردی (مردستان: سرزمین جوانمردان، استعاره از ایران - **مرد مردستان**: جوانمردترین مرد سرزمین ایران) / ۲۲. **دستان**: لقب زال پدر رستم (رستم دستان: رستم پسر دستان) / ۲۳. **تگ**: ته، قعر، عمق / ۲۴. **غدر**: خیانت، بی وفایی، مکر و حیله (هم آوا: قدر) / ۲۵. **بُن**: ته، عمق، قعر، تگ / ۲۶. **سنان**: سرنیزه، هر چیز نوک تیز / ۲۷. **پهلوان هفت خوان**: رستم / ۲۸. **خوان هشتم**: «مرگ» یا «چاه»ی است که شغاد کنده بود و رستم با حیله او در آن افتاد و کشته شد یا فریب و خیانت و ناجوانمردی یا تقدیر و سرنوشت (طعمه بودن: کنایه از گرفتاری یا کشته شدن)

آه، / دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران شهر، / شیر مرد عرصه ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پهلوی، / آن خداوند و سوار رخسار بی مانند، / آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - / گم نمی شد از لبش لبخند، / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان، / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند / آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن، گرد، ۱۸ سجستانی، ۱۹ / کوه کوهان، ۲۰ / مرد مردستان، ۲۱ / رستم دستان، ۲۲ / در تگ، ۲۳ / تاریک ژرف چاه پنهانور، / کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر، / چاه غدر، ۲۴ / ناجوان مردان / چاه پستان، چاه بی دردان، / چاه چنان ژرفی و پهنایش، بی شرمیش ناباور / و غم انگیز و شگفت آور، / آری اکنون تهمتن با رخسار غیرت مند، / در بُن ۲۵ این چاه آبش زهر شمشیر و سنان ۲۶، گم بود / پهلوان هفت خوان، ۲۷، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم ۲۸ بود

معنی: افسوس، حالا دیگر رستم پسر دستان، آن تکیه گاه و امید مردم ایران، آن دلاور میدان جنگهای ترسناک، فرزند زال سفیدموی، پهلوان جهان، آن صاحب و سوار رخسار بی نظیر، آن کسی که همیشه - چه هنگام صلح که پیمان دوستی بسته بود و چه هنگام جنگ که برای گرفتن انتقام مصمم شده بود. - لبخند بر لب داشت، بلکه اکنون، آن مرد شجاع کشور ایران، آن قهرمان تنومند، آن پهلوان اهل سیستان، آن پهلوان پهلوانان، آن جوانمردترین مرد کشور جوانمردان (ایران)، در ته چاه تاریک و عمیق و پنهانوری که از همه طرف بر کف و دیواره های آن نیزه و خنجر کاشته شده بود، چاه فریب و نیرنگ ناجوان مردان، چاه انسانهای پست و بی درد، چاهی که بی شرمی آن مثل عمق و پهنایش باور نکردنی، غم انگیز و تعجب آور بود، [گرفتار شده بود]. بلکه، اکنون، رستم پهلوان با رخسار غیرتمندش در ته این چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و سرنیزه داشت، محو شده بود. رستم، پهلوانی که هفت خوان دشوار را پیروزمندان پشت سر گذاشته بود، اکنون اسیر خوان هشتم (مرگ / چاه / حیله و خیانت / سرنوشت) شده بود!

مفهوم: وصف شجاعت، پهلوانی، جوانمردی و خندان بودن دائمی رستم / نکوهش حیله، نامردی و خیانت افراد پستی مثل شغاد

آرایه: تشبیه: لبخند به کلید گنج مروارید - رستم (در وسط متن) به عماد، شیر و کوه - غدر (خیانت) به چاه - بی شرمی چاه به ژرفی و پهنایش - زهر شمشیر و سنان به آب - پهلوان به طعمه - خوان هشتم به دام / **مراعات نظیر:** گنج و مروارید - لب و لبخند - رخسار و سوار - جنگ و کین - نیزه و خنجر - تهمتن و رخسار - شمشیر و سنان - چاه و آب - دام و طعمه - هفت و هشت / **تضاد:** صلح و جنگ - مهر و کین / **تشخیص و استعاره:** بی شرمی چاه - غیرتمندی رخسار - دهان خوان هشتم / **ایهام تناسب:** خوان: ۱. مرحله (ق ق) ۲. سفره (غ ق ق متناسب با طعمه و دهان) / **اغراق:** در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان ... / **تکرار:** چاه - خوان

دستور بدلهای: آن عماد تکیه و امید ایران شهر، شیر مرد عرصه ناوردهای هول: پور زال زر: جهان پهلوی: آن خداوند و سوار رخسار بی مانند: آنکه هرگز ... سوگند: شیر ایران شهر: تهمتن: گرد سجستانی: کوه کوهان: مرد مردستان: همگی بدل از «رستم دستان» - چاه غدر ناجوانمردان، چاه پستان: چاه بی دردان: چاه چنان ژرفی و پهنایش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آور بدل از «تاریک ژرف چاه پنهانور» / **نوع «آن» در کوهان:** اینجا علامت جمع به معنی کوه ها (بیشتر مواقع پسوند شباهت است) / **هسته و وابسته های «تگ تاریک ژرف چاه پنهانور»:** هسته + وابسته وابسته، صفت مضاف الیه مقلوب (چاه تاریک) + وابسته وابسته، صفت مضاف الیه مقلوب (چاه ژرف) + وابسته پسین، مضاف الیه + وابسته وابسته، صفت مضاف الیه [ترتیب عادی این گروه اسمی: تگ چاه تاریک ژرف پنهانور] - **شیر مرد عرصه ناوردهای هول:** هسته + مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه (ناوردها) + صفت مضاف الیه / **نوع ترکیب «چاه غدر»:** اضافی (اضافه تشبیهی)

۱. تزویر: دورویی، ریا، نیرنگ و فریب، خُده /

و می‌اندیشید / که نیاستی بگوید، هیچ / بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر! / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...

معنی: و با خود فکر می‌کرد که دیگر نباید چیزی بگوید؛ چون، این نیرنگ و حيله، بسیار گستاخانه و پست است. باید در مقابل این نیرنگ چشم خود را ببندد (بخوابد / بمیرد) تا چیزی را نبیند.

مفهوم: بی‌شرمانه بودن خیانت برادر / نکوهش تزویر و دورویی / سکوت و فراموش کردن دردهای بزرگ

آرایه و دستور: مراعات نظیر: چشم و نبیند / تکرار (واژه‌آرایی): هیچ / نقش دستوری «هیچ»: مفعول (در هر دو مورد) /

۱. گشودش چشم: چشمش را گشود، حواسش را جمع کرد / ۲. کاری*: مؤثر، کشنده: (زخم کاری*: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.) [کنایه]
(زهر زخمها کاریش: زهر زخمهایش ... هسته (زهر) + مضاف‌الیه (زخمها) + مضاف‌الیه مضاف‌الیه («ش»)) / ۳. از تن حس و هوشش رفته بود: حس و هوش از تنش رفته بود (کنایه از ضعف و ناتوانی) / ۴. داشت می‌خواستید: در حال مرگ بود (کنایه) / ۵. بتر: بدتر / ۶. می‌پایید: مراقب بود، مواظبت می‌کرد، زیر نظر داشت

بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید / بس که خونس رفته بود از تن، / بس که زهر زخمها کاریش^۲ [بود] / گویی
از تن حس و هوشش رفته بود^۳ و داشت می‌خواستید^۴ / او / از تن خود - بس بتر^۵ از رخس - / بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با
خویش. / رخس را می‌دید و می‌پایید^۶

معنی: بعد از مدتی که چشم خود را باز کرد (حواسش را جمع کرد) رخس خود را دید، از بس که خون از تنش رفته بود و آنقدر زخمهای بدنش عمیق و کشنده بود / انگار هوش و حواس خود را از دست داده و در حال مرگ بود. او از بدن خودش که بسیار بدتر از بدن رخس بود، خبر نداشت و به خودش اهمیتی نمی‌داد و به رخس توجه می‌کرد و مراقب آن بود.

آرایه: مراعات نظیر: حس و هوش / تکرار: رخس، بس، تن / تضاد: بود و نبود

دستور: نقش دستوری «ش» در: «گشودش چشم»: مضاف‌الیه (چشمش را گشود) - «خونس رفته بود از تن»: مضاف‌الیه (خون از تنش رفته بود)
- «زهر زخمها کاریش»: مضاف‌الیه مضاف‌الیه (زهر زخمهای کاری) - «از تن حس و هوشش رفته بود»: مضاف‌الیه (حس و هوش از تنش رفته بود)
- «نبودش اعتنا با خویش»: مضاف‌الیه (به خویشش ...) / زمان فعل «داشت می‌خواستید»: ماضی مستمر / حذف فعل: حذف فعل «بود» بعد از کاریش.

۱. طاق*: فرد، یکتا، بی‌همتا؛ [مقابل جفت] / ۲. تا: همانند، جفت، لنگه [برخیها «فرد، یکتا، طاق» دانسته‌اند] (تای بی‌همتا: جفت بی‌نظیر) / ۳. رخشنده: درخشنده، درخشان / ۴. یادهای روشن و زنده: یاد و خاطره فراموش‌نشده و تأثیرگذار (کنایه) / ۵. طفلک: طفل مظلوم و دوست‌داشتنی، «ک» در این کلمه بیانگر معنای تحبیب و ترحم و شفقت است. / ۶. کلید گنج مروارید: استعاره از لبخند (گم شدن گنج مروارید: کنایه از از بین رفتن لبخند) /

رخس، آن طاق^۱ عزیز، آن تایی بی‌همتا / رخس رخشنده^۲ / با هزاران یادهای روشن و زنده^۴ ... / گفت در دل: «رخس!
طفلک^۵ رخس! / آه!» / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید^۶ او گم شد

معنی: رخس، آن یگانه ارجمند، آن جفت بی‌نظیر، رخس درخشان و زیبا با کلی خاطرات خوش و به یادماندنی / رستم در دلش گفت: رخس! رخس عزیز و مظلوم من! افسوس! شاید این اولین باری بود که رستم لبخند نزد (غمگین بود).

نکته: دو جمله آخر با بیت‌های زیر تقابل معنایی دارد:

«اگر خونین‌دلی از جور ایام / لب خندان بیاور چون لب جام» - مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم / به هر حالت تبسم کن، تبسم»

آرایه: حس آمیزی: یاد روشن / تشخیص: زنده بودن یاد / مراعات نظیر: کلید، گنج و مروارید / تکرار: رخس / واج‌آرایی: صامت «ت» و مصوت «ا» / (توجه: برخی منابع «تای بی‌همتا» را پارادوکس گرفته‌اند)

دستور: بدلها: آن طاق عزیز - آن تایی بی‌همتا - رخس رخشنده همگی بدل از رخس / هسته و وابسته‌های «هزاران یادهای روشن و زنده»: وابسته پیشین، صفت شمارشی + هسته + وابسته پسین، صفت بیانی + وابسته پسین، صفت بیانی (وابسته وابسته ندارد)

۱. شغاد: برادر ناتنی رستم که رستم و رخس را با حيله در چاه انداخت و خود نیز با تیر رستم به درخت دوخته شد، نماد ناجوانمردی، خیانت و ریاکاری /

۲. نابردار: ناجوانمرد، برادر ناتنی (ایهام) / ۳. شوم: نامبارک، نحس، بدیمن / ۴. چاهسار: چاه، گودال ژرف و عمیق /

ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید. / او شغاد^۱، آن نابردار^۲ بود / که درون چاه نکه می‌کرد و می‌خندید / و صدای شوم^۳ و نامردانه‌اش در چاهسار^۴ گوش می‌پیچید ...

معنی: رستم ناگهان انگار بر دهانه آن چاه سایه فردی را دید. او شغاد، آن ناجوانمرد (برادر ناتنی) بود که داخل چاه را نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای نحس و ناجوان‌مردانه‌اش در گوش می‌پیچید و آزار می‌داد...

مفهوم: شادی شغاد از گرفتاری رستم / نکوهش ناجوانمردی و خیانت انسانهای پست

آرایه ادبی: تشبیه: چاهسار گوش (گوش به چاهسار) / ایهام تناسب: لب: ۱. کناره (ق ق) / ۲. بخشی از صورت (غ ق ق متناسب با گوش) /

دستور: نقش دستوری «ناگهان»: قید / نقش دستوری «آن نابردار»: بدل / نوع ترکیب «آن چاه» و «چاهسار گوش»: به ترتیب: وصفی، اضافی

۱. چشم: مجاز از نگاه / ۲. وای: شبه جمله در معنای تأسف / ۳. هزار: عدد کثرت و فراوانی، مجاز از زیادی / ۴. یادبود: یادگار، خاطره (هزارش یادبود خوب: جهش ضمیر: هزار یادبود خوب) / ۵. خوابیده است: مرده است (کنایه) / ۶. در خواب دیدن: کنایه از خیالی بودن، قابل باور نبودن /

باز چشم^۱ او به رخس افتاد – اما ... وای^۲! / دید، / رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی‌مانند، / با هزارش^۳ یادبود^۴ خوب، خوابیده است^۵ / آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است^۶ ...

معنی: دوباره نگاه او به رخس افتاد؛ اما... افسوس! دید، رخس زیبا، رخس باغیرت، رخس بی‌نظیر که کلی خاطره خوب با آن دارد، مرده است، به طوری که انگار واقعاً آن خاطرات خوب را در خواب می‌دیده است...

آرایه: ایهام تناسب: باز: ۱. دوباره (ق ق) / ۲. گشوده (غ ق ق متناسب با چشم) / تشخیص: رخس غیرتمند / تکرار: رخس / بدلهای: رخس غیرتمند – رخس بی‌مانند /

دستور: نقش دستوری «ش» در «هزارش یادبود خوب»: مضاف‌الیه (هزار یادبود خوب) / نقش دستوری «راستی»: قید /

۱. تا دیر: به مدت طولانی / ۲. یال: موی گردن اسب و استر / ۳. هی: مرتباً، پشت سر هم، زیاد (واژه عامیانه)

بعد از آن تا مدتی، تا دیر^۱، / یال^۲ و رویش را / هی^۳ نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید، / رو به یال و چشم او مالید...

معنی: بعد از آن به مدت طولانی، صورت و موهای گردن رخس را پی در پی نوازش کرد و بویید و بوسید، صورتش را به یال و چشم رخس مالید...

آرایه: جناس: بویید و بوسید / تکرار: هی، یال و رو / مراعات نظیر: رو، چشم، یال /

دستور: نوع ترکیب «یال و رویش»: دو ترکیب اضافی (یالش – رویش) / نقش دستوری «مدتی»: متمم / نقش «هی»: قید تکرار

۱. ضجه*: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون [ضجه باریدن: کنایه از ناله بسیار، اندوه زیاد، نهایت غم] /

مرد نقال از صدایش ضجه^۱ می‌بارید / و نگاهش مثل خنجر بود:

معنی: صدای مرد قصه‌گو با ناله و شیون بسیار همراه بود و نگاهش پر از خشم و نفرت و انتقام بود (یا: نافذ بود و مردم را متأثر می‌کرد):

مفهوم: شدت غم و اندوه و خشم و نفرت نقال!

آرایه: استعاره مکنیه: ضجه مثل [بارانی] است که می‌بارد / تشبیه: نگاه به خنجر /

دستور: نقش دستوری «ضجه»: نهاد – «مثل خنجر»: مسند /

۱. سرگرم بودن: مشغول بودن (کنایه) / ۲. جنگ بود این یا شکار؟: این دعوت به جنگ بود، نه دعوت به شکار (پرسش انکاری) (کنایه از ضربه زدن از روی نامردی) / ۳. میزبانی: اشاره دارد به دعوت شغاد از رستم / ۴. نابراذر: ناتنی - نامرد (ایهام) / ۵. با تیر دوختن: کنایه از کشتن / ۶. بر آن بر: بر آن (ویژگی دستوری «دو حرف اضافه برای یک متمم» زبان کهن)

«و نشست آرام، یال رخس در دستش، / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟^۲ آیا / میزبانی^۳ بود یا تزویر؟ / قصه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابراذر^۴ را بدوزد - همچنان که دوخت^۵ - / با کمان و تیر / بر درختی که به زیرش ایستاده بود، / و بر آن بر^۶ تکیه داده بود / و درون چه نکه می‌کرد.

معنی: و رستم آرام نشست درحالی که یال رخس در دستش بود و دوباره با آخرین افکار خود مشغول شد که: آیا شغاد مرا به جنگ دعوت کرده بود یا به شکار؟! (قطعاً به جنگ دعوت کرده بود!) آیا هدف او میزبانی بود یا فریبکاری؟! (قطعاً هدفش حيله و فریب بوده است!) قصه (شاهنامه فردوسی) می‌گوید که بدون شک اگر رستم می‌خواست می‌توانست شغاد ناجوان‌مرد را با تیر و کمانی که داشت؛ بر درختی که زیرش ایستاده بود و به آن تکیه داده بود و به درون چاه نگاه می‌کرد بدوزد و بکشد؛ همان طور که دوخت و کُشت!

مفهوم: حيله و خیانت شغاد / مرگ شغاد به دست رستم!

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: سخن گفتن قصه - دوختن شغاد به درخت به وسیله تیر و کمان / مراعات نظیر: تیر و کمان / جناس: یا و یال؛ یا و آیا **دستور:** حذف فعل: یال رخس در دستش [بود] - باز با آخرین اندیشه‌ها سرگرم [بود] - جنگ بود این یا شکار [بود] - میزبانی بود یا تزویر [بود]؛ همگی به قرینه لفظی (برخی همکاران «یال رخس در دستش» را قید می‌دانند که در این صورت حذف فعل نخواهیم داشت) / نقش «آرام»: قید / دو حرف اضافه برای یک متمم: بر آن بر (استفاده از ویژگیهای سبک خراسانی به وسیله اخوان ثالث!)

۱. این: منظور کشتن شغاد / ۲. سخت: بسیار (قید) / ۳. شصت‌خم: طنابی که شصت بار پیچیده شده باشد، کنایه از طولانی و بلند (خم: پیچ و تاب) / ۴. فراز آید: بالا بیاید، کنایه از نجات پیدا کردن

قصه می‌گوید: / این^۱ برایش سخت^۲ آسان بود و ساده بود / همچنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست، / کان کمند شصت‌خم^۳ خویش بگشاید / و ببندازد به بالا، بر درختی، گیره‌ای، سنگی / و فراز آید^۴ / و پرسی راست، گویم راست / قصه بی‌شک راست می‌گوید. / می‌توانست او، اگر می‌خواست؛ / لیک ... »

معنی: قصه می‌گوید این کار (کشتن شغاد) برای رستم بسیار آسان بود؛ همان‌طور که او اگر می‌خواست می‌توانست آن طناب بسیار بلند خود را باز کند و بالا ببندازد و آن را بر درختی، گیره‌ای یا سنگی گیر دهد و نجات پیدا کند. و اگر راستش را بخواهید من هم راست را به شما می‌گویم، بدون شک داستان راست می‌گوید. اگر او می‌خواست می‌توانست خودش را نجات دهد؛ اما ...

مفهوم: بی‌میل بودن رستم به نجات! / مرگ قهرمانانه رستم / ترجیح مرگ بر زندگی با فرومایگان

آرایه: تشخیص: سخن گفتن قصه / ایهام تناسب: سخت: ۱. بسیار (ق ق) ۲. دشوار (غ ق ق متناسب با آسان و ساده) / تکرار: راست / برخی «سخت آسان» را پارادوکس می‌دانند!

دستور: نقش دستوری «قصه»: نهاد / نقش دستوری «سخت»: قید / نقش دستوری «آسان»: مسند / نوع ترکیب «آن کمند شصت‌خم»: دو ترکیب وصفی / نقش دستوری «بی‌شک»: قید / نقش دستوری «راست»: در هر سه مورد «مفعول»

بررسی ابیات و عبارات داخل کارگاه

* باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند.

تحلیل: داوری: قضاوت / است: وجود دارد (غیراسنادی) / مرادف*: مترادف، هم‌ردیف / نوع «را»: فک اضافه (مرادف اول معنای صلح) / تشخیص: شوق داشتن واژه‌ها و عبارتها / مراعات نظیر: واژه و عبارت / نقش دستوری «صلح»: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته و وابسته) (مرادف اول معنای صلح)

معنی: باید قضاوت کنیم. بین واژه‌ها و عبارتها اشتیاق و رقابتی وجود دارد و هر کدام می‌خواهند برای صلح و دوستی اولین مترادف باشند!

مفهوم: وصف صلح و دوستی

***با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد.** (بیدل دهلوی)

تحلیل: اهل فنا: مردگان، کنایه از عارفان / سر(مصراع اول): مجاز از قصد و فکر / یکرنگی: کنایه از دوستی، هم‌نشینی(سر یکرنگی داشتن: کنایه از دوستی خالصانه داشتن) / به رنگ: مثل(حرف اضافه و ادات تشبیه) / رفتن سر: کنایه از کشته شدن / تشخیص: سر داشتن و خندیدن شمع / تشبیه: هر کس به شمع

معنی: هر کسی که دوست دارد با عارفان صمیمی باشد(عارف و عاشق باشد)، لازم است مثل شمع، مشتاقانه، خودش را در راه معشوق فدا کند.

مفهوم: شادمانه جان سپردن شیوه فناشوندگان در عشق است / پاکبازی عاشقان

***یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند / این بار می‌برند که زندانی‌ات کنند.** (فاضل نظری)

تحلیل: دل نیند: کنایه: خوشحال نباش / نقش «یوسف»: منادا(ای یوسف) / نقش «ت»: مفعول (تو را) / تلمیح: اشاره به داستان حضرت یوسف ... / مراعات نظیر: یوسف، چاه و زندانی / تضاد: رها شدن و زندانی

معنی: ای یوسف به این رهایی موقتی از چاه امیدوار و خوشحال نباش؛ چون بعد از این تو را می‌برند تا زندانی کنند.

مفهوم: نباید از روی ظاهر قضایا قضاوت کرد. / گاهی رهایی ظاهری مقدمه گرفتاری بزرگتری است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

***باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند.** متضاد صلح: ناورد - جنگ - کین

***با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی / باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد.** (بیدل دهلوی) متضاد یکرنگی: تزویر - غدر

۲. این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.

الف) استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن:

سورت - چونان - هریوه - تگ - گرد - همگنان - سجستانی - استاد - خامش - ماخ‌سالار - سنان - ایرانشهر - پور زال زر - تهمتن گرد سجستانی - فراز آمد - زادسرو مرو - ناوردهای هول - کمندشصت خم - به کردار - خداوند(در معنی صاحب) - بر آن بر تکیه داده بود - خواه روز صلح و بسته مهر را پیوند...

ب) کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته:

مردستان - ماث - بادبرف - آتشین پیغام - تاریک‌ژرف - پاک‌آیین - کوه کوهان - مرد مردستان - چاهسارگوش - عیار مهر و کین - کلید گنج مروارید - گلیم تیره‌بختی - هزارش یابود خوب -

۳. در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.

- رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده‌است.

رخس زیبا(هسته + وابسته پسین، صفت بیانی) / رخس غیرتمند(هسته + وابسته پسین، صفت بیانی) / رخس بی‌مانند(هسته + وابسته پسین، صفت بیانی) / هزارش یادبود خوب: هزار: وابسته پیشین، صفت شمارشی؛ یادبود: هسته؛ خوب: وابسته پسین، صفت بیانی؛ «ش»: وابسته پسین مقلوب، مضاف‌الیه (هزار یادبود خوش) (وابسته وابسته نداریم)

قلمرو ادبی

۱. کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید.

پاسخ: ترکیبی از لحن داستانی-روایی و حماسی؛ چون شاعر در این شعر از زبان نقال، یکی از قصه‌های شاهنامه را روایت می‌کند، بنابراین باید هم از لحن داستانی-روایی استفاده کنیم و هم از لحن حماسی که کوبنده و استوار است و احساس دلاوری را به انسان منتقل می‌کند

۲. در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

پاسخ: رستم نماد انسانهای آزاده، جوانمرد و نماد اقتدار ملی - شغاد نماد انسانهای فریبکار، نیرنگ‌باز و ناجوانمرد

۳. قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد

پاسخ: کلید: استعاره از لبخند / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / گم شدن کلید گنج مروارید: کنایه از غصه و ناراحتی / واج‌آرایی: تکرار مصوت کوتاه «ب» در مصراع دوم

ب) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید

پاسخ: تشبیه مرکب: «همگنان گرد بر گردش» به «صدف بر گرد مروارید» تشبیه شده است / مراعات نظیر: صدف و مروارید / واج‌آرایی: تکرار صامت «گ» «ر» و «د» (گرد) / تکرار: گرد

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

پاسخ: کنایه: «پهلوان هفت خوان» کنایه از رستم - «طعمه دام بودن» کنایه از گرفتاری و اسارت / تشبیه: پهلوان هفت خوان به طعمه - خوان به دام / استعاره: خوان هشتم استعاره از مرگ یا چاهی که شغاد با حیله و خیانت رستم را در آن انداخت / تشخیص و استعاره مکینیه: دهان داشتن خوان هشتم / مراعات نظیر: طعمه و دام / تکرار: خوان

قلمرو فکری

۱. مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟ روایت کشته شدن جوان مردانی مثل رستم به دست حيله‌گران ناجوان‌مردی مثل شغاد.

۲. درباره مناسب موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

یوسف، به این رها شدن از چاه دل مبند / این بار می‌برند که زندانیات کنند (فاضل نظری)

پاسخ: اولاً هر دو نفر به وسیله برادرانشان گرفتار چاه و دچار مشکل شدند؛ ثانیاً حضرت یوسف(ع) بعد از نجات از چاه گرفتار مشکل بزرگتری(ماجرای زلیخا) شد و زندانی گشت. رستم نیز خوشحال بود که به میهمانی برادرش می‌رود، اما گرفتار چاه پر از نیزه و خنجر شد و جانش را از دست داد. خلاصه این که شاعر می‌گوید گاهی در پس خوشی ظاهری، گرفتاری و مشکل بزرگتری وجود دارد!

۳. شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

نمایش زشتی سیمای حیله و تزویر و ناجوانمردی؛ قربانی شدن پهلوانان و قهرمانان در طول تاریخ در راه آزادی(مرگ مظلومان)؛ ستایش پهلوانانی که در راه وطن همیشه امید و تکیه‌گاه ملت بوده‌اند.

۴- اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رساندید؟ چرا؟ پاسخ آزاد

گروه‌های مهم املائی

سُورَت و حَدَث / مرد نقال / صحنه میدانک / خوان هشتم / زادسرو مرو / ماخ سالار / هریوه خوب و پاک‌آیین / نامم ماث / عیار مهر و کین / بی‌عیار و شعر محض و خوب / صدایی مرتعش / لحنی رجزمانند / عماد تکیه / شیرمرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر / تهمتن‌گرد سبجستانی / چاه غدر ناجوان‌مردان / شمشیر و سنان / تزویر و نیرنگ / رخس، آن طاق عزیز / شغاد برادر ناتنی / ضجه و شیون / کمند شصت خم / بیندازد به بالا / فراز آید / شوق رقابت

درس سیزدهم: شعر خوانی (ای میهن)

قالب: غزل / محتوا: عشق به وطن / ابوالقاسم لاهوتی /

۱. تنیده*: در هم بافته / ۲. تار و پود: رشته‌های بافته شده در طول و عرض پارچه؛ مجاز از همه وجود (مصراع اول کنایه از تثبیت شدن یاد وطن در ذات انسان) / ۳. لبریز از عشق بودن: عمیقاً عاشق بودن (کنایه) /

۱. تنیده^۱ یاد تو در تار و پود^۲، میهن ای میهن! بود لبریز از عشق^۳ وجودم؛ میهن ای میهن!

معنی: میهن! ای میهن! یاد تو در همه وجود من ریشه دوانیده است و وجود من پر از عشق توست.

مفهوم: آمیخته بودن عشق به وطن در وجود شاعر / با همه وجود عاشق وطن بودن

آرایه و دستور: مراعات نظیر: تار، پود و تنیدن / استعاره و تشخیص: مخاطب قرار دادن میهن (غیر از این مورد، چهار استعاره مکنیه دیگر نیز داریم؛ اگر مایلید پیدا کنید!) / تکرار: میهن ای میهن / نقش میهن: منادا (منادا شبه جمله است و همیشه حذف فعل به قرینه معنایی دارد!)

۱. بود: زنده، صاحب وجود (بودم کردی: من را به وجود آوردی، حیات بخشیدی؛ ضمیر متصل در نقش مفعول) / ۲. بود و نبودم: تضاد و مجاز از تمام هستی

۲. تو بودم کردی^۱ از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم^۲؛ میهن ای میهن!

معنی: میهن ای میهن! تو من را از نیستی به وجود آوردی و با عشق و محبت پرورش دادی. پس تمام وجود و دارایی‌ام فدای نام تو باد.

مفهوم: خاستگاه وجود ما وطن است و حاضریم در راه او پاکبازی کنیم.

آرایه و دستور: تضاد: بود و نبود / تکرار: بود / واج آرایی: صامت «د، ر» / استعاره و تشخیص: مخاطب قرار دادن میهن / نقش «بود» (اولی): مسند (جمله ۴ جزئی با مفعول و مسند) / حذف: علاوه بر فعل های منادا، فعل اسنادی «باد» پس از «نام تو» به قرینه معنایی حذف شده (بود و نبودم فدای نام تو باد)

۱. مجلس و زندان: تضاد و مجاز از همه جا / ۲. ماتم: عزا، سوگ (شادی و ماتم: تضاد و مجاز از همه حال)

۳. به هر مجلس به هر زندان^۱ به هر شادی به هر ماتم^۲ به هر حالت که بودم با تو بودم؛ میهن ای میهن!

معنی: میهن! ای میهن! من در هر جمع و هر زندان و در هر شادی و هر عزا و در هر جا و هر حالتی که بودم به یاد تو بودم.

مفهوم: در همه حال به یاد وطن بودن

آرایه: تضاد: شادی و ماتم / تکرار: هر و بودم /

۱. مست: از خود بی خود شدن (مست و هشیار: تضاد و مجاز از همه حالت) ۲. روی سجود به سوی کسی بودن: کسی را در حد پرستش محترم شمردن (کنایه)

۴. اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم^۱؛ میهن ای میهن!

معنی: میهن! ای میهن! من در مستی و هوشیاری، در خواب و بیداری و در هر حالتی که باشم به سوی تو تعظیم می‌کنم

مفهوم: مقدس و محترم بودن وطن / در همه حال وطن را ستایش کردن /

آرایه و دستور: تضاد: مست و هشیار-خواب و بیدار / جناس: روی و سوی / نقش «م» در مستم و خوابم: فعل اسنادی به معنی «هستم»

۱. گیاه: استعاره از هر چیز زیبا / ۲. زیبا زمین: استعاره از دل (برخی کره زمین یا استعاره از ایران گرفته‌اند!)

۵. به دشت دل گیاهی^۱ جز گل رویت نمی‌روید من این زیبا زمین^۲ را آزمودم؛ میهن ای میهن!

معنی: میهن! ای میهن! من دلم را که مثل زمینی زیباست، بارها آزموده‌ام و نتیجه گرفته‌ام که در آن غیر از گل روی تو چیز دیگری رشد نمی‌کند.

معنی ۲: ای وطن! من زمین زیبا (کره زمین) را دیده و آزموده‌ام و نتیجه گرفته‌ام که در دل من غیر از گل روی تو نمی‌تواند چیز دیگری ریشه بدواند

مفهوم: عشق به وطن / فقط وطن و بس

آرایه: تشبیه: دل به دشت و روی به گل / مراعات نظیر: دشت، گیاه، زمین و گل / تشخیص: روی داشتن وطن / واج آرایی: تکرار صامت «ز»

دستور: نوع ترکیب «زیبا زمین»: ترکیب وصفی مقلوب (زمین زیبا) /

درک و دریافت

۱- یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکث‌ها و درنگ‌ها بخوانید.

۲- وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل‌های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید.

ملی‌گرایی، وطن دوستی، فداکاری و جانبازی برای وطن از جمله مفاهیم این شعر هستند که در ادبیات حماسی و پایداری دیده می‌شوند.